



کاریزم‌های رهبری ملی؛

مزاری و معرفی مدل مناسب رهبری در جامعه چند قومی



علی احمد راسخ

کاریزما چیست؟ چه کسی را می‌توان کاریزماتیک خواند؟ ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی که این واژه با پژوهش‌های او گره خورده است، کاریزما را یک سری برجستگی‌های شخصیتی فرد می‌داند که فرد صاحب آن امتیازات را در انتظار دیگران / طرفداران فوق طبیعی، فوق بشری و یا استثنایی جلوه می‌دهند. به این نوع از کاریزما، کاریزمای خالص هم گفته می‌شود که برای عوام یا عموم مردم قابل دسترسی نیست و ناشیو حصول آن، نه اکتسابی بلکه ارثی یا اعطا شده از منابع فوق بشری است. برخی از این کلید واژه‌ها که در تعریف و برآز کاریزما به کار می‌روند، نمی‌توانند کاریزمای مزاری و افراد مثل او را تبیین کنند. به عبارت دیگر و به تعبیر مردم شناسانه‌اش، امتیازات کانونی در نظر و بر عناصر ارثی یا باورهای فوق طبیعی هستند، در حالی که کاریزمای مزاری از عناصر اکتسابی سرچشمه می‌گیرد. نمونه کاریزمای ارثی را در رهبرای ادیان، مذاهب و نحله‌های فکری می‌توان رد بابی کرد. چطور می‌توان کاریزمای مزاری را در دسته کاریزمای خالص دسته بندی کرد و در عین حال ویژگی اکتسابی بودنش را هم حفظ کرد؟

در جامعه سنتی، کاریزما نیروی انقلابی و تحول آفرین عمده است و به همین دلیل چهره‌های کاریزماتیک به خاطر توانایی بسیج عمومی مؤثرترین نیروها و مناسب‌ترین آن‌ها برای رهبری هستند. مزاری چهره کاریزماتیک هزاره‌ها بود. اکثریت هزاره از او با عنوان «رهبر شهید» و یا «بابه» یاد می‌کنند. در زمان رهبری حزب وحدت، او توانست نوعی همگرایی مبتنی بر آگاهی هویتی بین هزاره‌ها ایجاد کند که بخشی ناشی از کارهای فرهنگی نیروهای فکری هزاره بود و بخشی نیز از تجربه عملی عدم پذیرش هزاره‌ها از سوی گروه‌های پشتون و تاجیک که در آن زمان از قدرت‌های اصلی در کشور به حساب می‌آمدند؛ یعنی خودآگاهی هویتی در گروه‌های فرودست به دو شکل پدید می‌آید: فعالیت‌های اعضای گروه و دیگر تضییقات گروه‌های سلطه.

این نوشته به جنبه‌های کاریزمای شهید مزاری در بین هزاره‌ها می‌پردازد که در مرحله بعد می‌توانستند مزاری متعلق به ملیت هزاره را به چهره فراقومی و الگویی برای رهبری ملی در کشوری درگیر تبعیضات قومی تبدیل کنند.

”

در زندگی مبارزاتی
مزاری خودآگاهی
همیشه در جریان
است. در این فرایند،
او نسبت به توانایی
و ناتوانایی های فردی
خود از یک سو و جامعه
خود از سوی دیگر
شناخت پیدا می کرد
و این آگاهی متراکم
شونده دائما در حال
بازتعریفی بود.

“

اجازه دهید مسئله را با استفاده از یکی از کلید واژه های موجود در تعریف ویر از کاریزما توضیح دهم. مراد اصطلاح «استثنا بودن» یا داشتن امتیازات استثنایی است. حالا ببینیم که در وجود و زندگی مزاری چه برجستگی هایی وجود داشتند که او را یک استثنای می کردند؟ به طور فشرده، در ساختن مزاری به عنوان یک چهره کاریزماتیک چند عامل نقش بازی کردند:

۱. مجاهدت فردی

در زندگی مبارزاتی مزاری خودآگاهی همیشه در جریان است. در این فرایند، او نسبت به توانایی و ناتوانایی های فردی خود از یک سو و جامعه خود از سوی دیگر شناخت پیدا می کرد و این آگاهی متراکم شونده دائما در حال بازتعریفی بود. به همین جهت، مزاری هر چه بیشتر مبارزه می کرد، بیشتر در عمل یک بازیگر سیاسی رئالیست می شد. نکته مهم این بود که واقعگرایی سیاسی او در تضاد با کاریزمای فزاینده اش قرار نگرفت.

در فرایند مبارزه، خود فردی مزاری در خدمت خود جمعی بود. حتی در زمانی که در رأس بزرگ ترین حزب هزاره قرار گرفت، از لحاظ اقتصادی، مزاری بسان یک شخص عادی زندگی کرد. رهبران کاریزماتیک پارسایان اقتصادی هستند و با دارایی شخصی بیگانه اند و از پیروان خود به عنوان ابزار ثروت استفاده نمی کنند. مزاری را دوستان و دشمنانش به عنوان کسی می شناسند که اسیر پول نمی شد. به همین جهت است که از مزاری اقامتگاه های مجلل، تلویزیون شخصی، هتل، شهرک، پول نقد و امثال آن باقی نمانده است. هیچ سخنرانی، نوشته و مصاحبه ای از مزاری باقی نمانده است که

او از آرزوی های اقتصادی فردی خود سخن گفته باشد و یا از برندهای موثرهای مورد علاقه اش صحبت کرده باشد. او در حقیقت باتوجه به فساد اقتصادی غالب و فراگیر در افغانستان در گذشته و حال یک استثنای بود. امروز که به آرزو عطش اقتصادی پایان ناپذیر برخی از مدعیان وراثت سیاسی مزاری نگاه می کنیم، استثنا بودن مزاری بهتر درک می شود..

برجستگی دیگر مزاری این بود که او مشکل افغانستان و هزاره ها را می شناخت. او با تاریخ کشور آشنا بود. سیستم قومیتی افغانستان را خوب مطالعه کرده بود و فاکتورهای اصلی شکاف ملی را می دانست. به همین خاطر است که طرح ها و برنامه عمل او برای درمان مشکل درازدامن افغانستان واقعگرایانه بودند. مزاری از میان قوم سرکوب شده برخاسته بود؛ اما در برخورد و گفت و گویا گروه های سلطه از موضع قدرت صحبت کرد. او به گروه های پشتون و تاجیک که هزاره ها را اقلیت قومی و مذهبی صرفا فرودست می دانستند، فهماند که باید به او به عنوان بخشی از قدرت تأثیرگذار نگریسته شود. موضع مقتدرانه مزاری در آن شرایط دشوار اوایل دهه هفتاد بی پیشینه در تاریخ معاصر هزاره ها بود و نمونه پسین آن در افق نزدیک هم پدیدار نیست. صداقت، آگاهی، امانت داری، هدف داری، خودباوری و شجاعت مزاری از او شخصیت یگانه در میان هزاره ها ساخته بودند.

۲. جامعه کاریزما ساز هزاره

علاوه بر مجاهدت فردی، برای بروز و ظهور یک چهره کاریزماتیک یک جامعه / گروه یا پیروان کاریزما ساز هم لازم است. مزاری از میان توده ها برخاسته بود که علی القاعده

”

برجستگی دیگر
مزاری این بود که او
مشکل افغانستان و
هزاره‌ها را می‌شناخت.
او با تاریخ کشور
آشنا بود. سیستم
قومیتی افغانستان
را خوب مطالعه کرده
بود و فاکتورهای
اصلی شکاف ملی را
می‌دانست. به همین
خاطر است که طرح‌ها
و برنامه عمل او برای
درمان مشکل درازدامن
افغانستان واقع‌گرایانه
بودند.

روند استخدام در مشاغل دولتی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. حالا به یادآوری مزاری حالت نوستالژیک دارد. در این سال‌ها، هزاره باز به خاطر هزاره بودن‌شان در مسیر راه‌ها کشته می‌شوند. دوباره هزاره بودن جرم شده است. افزایش کاریزما پس از مرگ فرد کاریزماتیک حکایتگر زوال و ناتوانی جامعه در تعقیب آرمان‌های دوره حیات رهبر کاریزماتیک است. امروز هزاره‌ها بیشتر احساس تبعیض و ناامنی می‌کنند. جامعه استوار بر قومیت بدون رهبران کاریزماتیک متلاشی می‌شوند. به همین جهت، رسالت نیروهای فکری هزاره این است که به سلطه و تبعیض هم در بعد هزاره‌گی و هم غیرهزاره‌گی توجه کنند و به آرمان‌های مزاری وفادار بمانند.

۳. نیروهای سلطه

نیروهای سلطه در این نوشته به تمام نیروهایی گفته می‌شوند که از قدرت‌گیری نیروهای دیگر جلوگیری می‌کنند و آن‌ها را مستحق مقام و منزلت هم‌شان خود نمی‌دانند. نقش مستقیم نیروهای سلطه جلوگیری از برابری و عدالت است؛ اما در شکل‌گیری رهبران کاریزماتیک نقش غیرمستقیم بازی می‌کنند. هرچه فشار بر کسانی که در جبهه عدالت‌خواهی قرار دارند بیشتر شود، احتمال ظهور نیروهای کاریزماتیک بیشتر می‌شود. نمونه‌های «ابراهیم خان گاو سوار» و مزاری از این دسته هستند. تبعیض علیه هزاره‌ها در این تقریباً بیست سال اخیر همیشه در حد بالا وجود داشته است؛ اما مدیریت شده بوده است. از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی و اقتصادی فسادآلود چنان بر جریان فکری جامعه غلبه

ظرفیت کاریزماسازی یا کاریزماداری نداشتند. در عین حال، هزاره‌های شیعه مذهب تجربه نوعی کاریزماسازی مذهبی داشتند. در جریان مبارزات علیه روس‌ها، دسته‌هایی از نیروهای روستایی به دسته‌هایی از هزاره‌ها که سابقه شهرنشینی داشتند و یا در حوزه نجف بودند ملحق شدند که برخی با تفکرات جریان چپ مارکسیستی هم در تماس بودند. این سه جریان فکری در یک نقطه به هم رسیدند که عدالت‌خواهی بر محوریت هزاره بود. نیروهای فکری هزاره به شمول مزاری دریافتند که علیرغم غلبه نیروهای اسلامگرا در میان مجاهدان سنی، مسئله نژادی در کانون قرار دارد. کسی که بیشتر از بقیه صدای هزاره‌ها را به عنوان ملیت تحت تبعیض بلند کرد مزاری بود. نیروهای فکری هزاره‌گی این صدا را تقویت و مستدل کردند؛ اما در میدان جنگ پرچم حق‌خواهی برای هزاره‌ها بردوش مزاری بود و در عرصه دیپلماسی او آدرس آن‌ها شد. نقش جامعه هزاره در کاریزماتیک‌سازی مزاری با شهادت او به اوج رسید. مراسم تشییع پیکر مزاری از غزنی تا بامیان با پای پیاده بردوش مردم فراموش نشدنی بود.

تداوم روند صعودی کاریزماتیک‌سازی شخصیت مزاری سال‌ها پس از شهادت او، به ویژه از زمان حمله آمریکا به افغانستان تا کنون، جداگانه درخور مطالعه است. در این دوره با وجود دولت مبتنی بر قانون اساسی که در آن به تنوع قومی افغانستان اشاره شده است و سرازیر شدن کمک‌های بین‌المللی، هیچ پروژه مهمی در قلمرو سرزمینی هزاره‌ها اجرا نشده است و هنوز کمترین بودجه ملی به ولایات هزاره‌نشین تخصیص داده می‌شود. هزاره‌ها احساس می‌کنند که در

“

”

مزاری نمونه برجسته شخصیت عدالت خواه و استثنایی در کشوری دچار مشکل بی عدالتی است. افکار بلند او برای نجات افغانستان بسیار راه گشا است. در واقع، برای افغانستان هیچ راه حلی جز به رسمیت شناختن و عملی سازی برابری ملیت ها و شهروندان در عرصه های مختلف وجود ندارد.

“

یافته است که بازتولید شخصیت های شبیه مزاری را دشوار کرده است.

کاریمای رهبری دولت ملی

همان طور که گفته شد، مزاری رهبر کاریماتیک هزاره ها بود و در پی اعاده حقوق آن ها؛ در عین حال، شخصیت او می تواند به عنوان مدل و الگوی مناسبی برای رهبری ملی باشد. مزاری نه از لحاظ نظری و فکری فردی نژادپرست بود و نه در عمل قوم خود را برتر خوانده است. در ساختار حزب وحدت به افکار مختلف فرصت جولان داد و گروه اجتماعی که خود را هزاره نمی دانستند در بالاترین موقعیت ها قرار داده شده بودند. این مسئله در ذهن او بود که کسی که مثل او از میان ستمدیدگان کشور برخاسته باشد، هدفش تنها نجات یافتن از ظلم قدرتمندان است و اگر هم به قدرت برسد، عزم ستم کردن بر دیگران و بازتولید رنج را ندارد. این کلام شهید مزاری اطمینان خاطر دادن به گروه های صاحب قدرت بود که مبادا حق خواهی گروه های محروم را نوعی انقلاب قدرت و سلب حقوق خود بیندازند. در عین حال، او به گروه هایی که قدرت را در انحصار داشته اند هشدار می دهد که فکر نکنند دیگر از راه حذف ملیت ها و مذاهب دیگر می توانند در افغانستان فرمانروایی کنند؛ این شیوه دیگر به پایان رسیده است و از منظر او کسانی که بخواهند از راه حذف و دشمنی ملیت ها به قدرت برسند، خاین ملی هستند.

وجود چهره سیاسی با چنین مشخصه ای نخستین پیش نیاز رهبری ملی است. به عبارت دیگر، یک رهبر ملی در جامعه چند قومی باید حقوق اساسی و بنیادین برابر برای همه اقوام و شهروندان کشور قائل باشد و آزادی

اساسی را رعایت کند. در افغانستان هیچ رهبر سیاسی این ویژگی ها را نداشته است. هر کسی برای قوم یا تبار خود کار کرده است. مزاری مشکلات افغانستان را ریشه یابی می کند و به عنوان یک رهبر کاریماتیک آن ریشه ها را مورد حمله قرار می دهد. او با صدای بلند می گوید که انحصار طلبی قدرت توسط یک ملیت و محروم کردن سایر ملیت ها از حقوق آنان ریشه تمام فاجعه های اتفاق افتاده در کشور بوده است.

باتوجه به این مشکل اساسی، مزاری پیشنهاد می کند که برای نجات کشور و مردم از چنگ جنگ و فقر، در کشور دولتی شکل گیرد مبتنی بر آرای شهروندان کشور. او تأکید می کند که دولت ملی نباید بر مبنای مذهب خاص و نژاد خاص استوار شود؛ چون چنین دولتی پتانسیل نزاع و تبعیض دائمی را با خود خواهد داشت. دولت ملی حتماً حقوق همه ملیت ها، نژادها، و مذاهب را به طور برابر در نظر بگیرد و منابع را عادلانه توزیع کند. هرگاه دولت حقوق گروهی و یا فردی را نقض کرد، شهروندان کشور این حق را داشته باشند که خواستار عدالت شوند.

بدین ترتیب، مزاری نمونه برجسته شخصیت عدالت خواه و استثنایی در کشوری دچار مشکل بی عدالتی است. افکار بلند او برای نجات افغانستان بسیار راه گشا است. در واقع، برای افغانستان هیچ راه حلی جز به رسمیت شناختن و عملی سازی برابری ملیت ها و شهروندان در عرصه های مختلف وجود ندارد. هر کسی که فکر می کند که با تبعیض و حذف افغانستان را می سازد بدون شک دشمن کشور است. مزاری اگر به دست اهریمنان و دشمنان مردم افغانستان شهید نمی شد، امروز شایسته رهبری دولت واقعاً ملی در افغانستان می بود.